

308

79 A

Ч. Айтматов атындагы тил жана адабият институту
Кол жазмалар фондусу
Инв. № 67
Кыргыз Республикасынын Улуттук илимдер академиясы
Гуманитардык жана экономикалык илимдер институту



Рукопись.

- 1а - Надпись и печать владельца -
Марза Хайрулла, 1329.
- 1б-6а- Стихотворное изложение (перс.
яз.). Граммат. содерж. Глоссы.
- 6б-8а- Трактат "Шарх-и Тахави" (перс.
яз.) Граммат. содерж. Марин.
- 9-б-24б (в рамке), 25-а-43б (без).
'Абдаллах Гулам 'Али.
- 25аб- Арабские стихи религиозного
содержания. Мулла Мухаммед
Иусуф . Раджаб-бай Туркеста-
ни.

1223 г. х. (1808) г.

(Мурзалиев - Маматалиев).



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعد حمد مرئی دو وجهان پانچ حرف ہکار و نہان
وزنی نعت بخد صلوات بر روان رسول مایان
کوشش کن تا بیابی لؤلؤ مخج حیرت نما کم بیان
در مخارج خلاف بسیارست آنچه جمہور رست اند بران
شمار زده مخج پس چون حکم کہ شنای حرف از آزان
ہمزہ فحش تاورا آور بر حرف ساکی ندان
چون ابناخ ام ان اوای مابقی را بدین قیاس بران
ہفت حرف پس مخج بہت کلین اول و او سطا و نہایت کن
الف ہا و ہمزہ از قصبیست عین جا و از میان عیان
عین خانی کہ صاحب نقطہ از اول حلق میشود میان
نزد بعضی الف زجوف بود بد کہ قول از ہوا ای زبان

مخج کاف نیز چون قاف است . لیک جمله هست بر زبان
 غلصه قاف کاف شد کدی . طوی هر دو را بست نام زن
 غلصه اول طهات بود . عکده آخرش وی زن
 مخج جمیم دشین یقین . و بهر ط کلام است میان زبان
 از کنار زبان کج و هس . و ز طو احسن ادای مضامین
 از سوی راست یا ز جا حب . لیک از سوی چپ بود زبان
 از کنار زبان آخر کلام . حرف لام است ای فریدمان
 مخج نون سپر زبان آمد . با عدیل وی ازین آسمان
 مخج راجو مخج نون است . لیک تا اندکی ز رشت زبان
 لام با نون برابر بود لثوی . لثه چم است درین دندان
 مخج طاد اول تا شده است . بچ دندان پس باز لسان
 بود از تیزی زبان و کسیر . بر آسمان پیش غلو مکان
 از کنار دشتین رفوق . و رلق اندکی بر وجه از آن

کلمات تازه در این کتاب است
 شرح نام زبان کوه
 مخج

صفحه ۱۰۰

ذال با یاد طاسرون آید و آن لقب تیزی زبان بجان
 چار حریف و دو معجب سبب فایست از داخل لب بایان
 سر دندان با وجود ضماید و او با هم بازو بسط لبان
 مخج حریف و مانع بود میم تنون نون از انجان
 چونکه ساکین بودند ما جفا مثل از جا کم و تو گمان
 مجد ذکر نام و ندخفا میبایم بر صورت رحمن
 چون تنایا رباعیات نیاید پس صوا حک و کوا همین
 چار حریف نو اذ سن نام است لیک با ت بعضی از زبان
 هر یکی چار نام ذند است هر طو همین سه چهار است آن
 و آن تنایا چار شین را روز بروز و زنه لقت حیان
 بعد انیا بست ذند است کرده هر اس نام شین دان
 این چار بست را شده مانع در میان مخارج مایان
 زاید شد لب نمی جوید نم ازیم رحمت غفران

اینها را که در این کتاب
 جمع ضاحکه سبب
 با طو در این کتاب
 گفته هر یک از زبانها در رباعیات
 و انیا
 یعنی در این کتاب
 سبب

ربنا اغفر لنا خطايانا انك المستعان والمهين

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

با سبک لابت در ایا قح بعد حمد نما و مدح خدا
نعت مفرد و ثیل هدی
بشنو این چند بیت تا کردی مطلع بر قواعد و قوافی
نون توین نون یکین جا رجال است با حروف بحا
اول او عام دوین اطهار سیون قلبها را این خفا
همیت در حرف ی بلون او عام غنه در او او میم نون یا یا
میت در شش حروفین حرف قلبت با او نبستا
در حروف ی قلبه خفایا که شود غنه در او پیدا
لام الله را که ی تفخیم فتح ضم قبل از و جو که در نما
در بود کسره بیشتر از الم چون قل الله کن یقودا

در این نسخه در هر خطی یک بیت است
در هر بیت یک بیت است
در هر بیت یک بیت است
در هر بیت یک بیت است

در این نسخه در هر خطی یک بیت است
در هر بیت یک بیت است
در هر بیت یک بیت است
در هر بیت یک بیت است

الفه صوت تخم بر این خط است
و بود صوة المخبور فها کلمات
الحمام و القناری
الکف لهما

راجع مفتوح گشت با مضموم با تفخیم تاربی خط
 راه یکسور را کین ترفیق چونکه کین بود نظر کین
 یک ماقبل اگر بود مفتوح یا که مضمونی مجموع مرتب
 با تفخیم و ر بود یکسو غیر ترفیق نسبت هیچ
 مگر اندم که بعد از واید کی از حرف صافی است
 همچو قطاس فرق مرصا شد یقین و قول از علما
 یا که آن کسیره عارضی باشد مثل از جمع و ما ضمیمه
 یا بوه کسیره در و کلمه مثل رت از جعول خذ هذا
 که تفخیم اندرین حال کرده اجماع حکم فصول
 چون بود حرف قلعه ساکن جنبش ده وی کسین
 قطب جد حروف قلعه دانست قطن صغیر است
 حرف مدبب و اوینا همچو یومی صا و او صینا
 بجز که بعد از حروف مدایه یکش صافی یا بلخ خط

اینین بعد صرف می‌پاکن چونکه واقع شود مدیت اینجا
 و ر بود قبل و بعد با همی می‌کن چون توتیه منفی
 و او حاصل کن ز صفت او و ر بود کسره یا شود پیدا
 و یکی از حرفه و یوف آید از پس میم یا کن ای و یا
 میل ده میم را بجای صم مثل کشم بجا و هم فیما
 و ال در و ال ظاهر شود در ما در و حرف تکرار در ظاهر
 لام قبل مجهول لام قبل مدغم شده در صرف لام هم در
 میم را در وقف لازم در ظاهر یا لوقف مطلق است
 جم از جواری و وقف آمد ری تجوز و وقف کرده ندا
 پس بود وصل اندر زنجی در ملا و وقف نهانیت
 وقف وصل و وصل بود در بعضی ز میم و سینه جدا
 قاف مشعر بضعف و وصل و وصل را شمار اول
 موجب وقف یا تفسیر آن و وقف سینه سینه را همه

تقطیع

قریب الیها سینه
 و با هم در
 سینه سینه
 سینه سینه

مثل از ذنب اول و اولی
 هر حرف حرف او عام هر کس
 مثل از حرف اول او عام
 مثل از حرف اول او عام
 مثل از حرف اول او عام

علامه در خانه منظر اول و اولی
 اعاده می‌سازد آن
 علامه

تغییر جای سینه در کتب
چونکه در نقل و کتب

آن در کتب کاتبان

عکس یک کلمه از کتب
در ده آیت بودن و در
بعضی آیت بودن
تغییر آن آیت در کتب

رخصت آمد بوجه زین نفس وقف حرف صا و فی بر خا
کاف در حکم سینه است جاب وقف او بود اقوی
وجه رای سومی وقف وقف آن حکم آیه تھا
چون خود ضم بآیه رمز در حکم آن رمز می کند پیدا
لیک چون لای آیه جمع است در شرط او وقف روا
چون شود اهل بصره کوفه متفق است کن بهره یا
یا هر عین لیک در هر سینه یا نویسی ای کرین اصل صفا
در زمانیکه مختلف باشند یاد با رای کسی است
بهر کوفی بهره سخن عتجب بهر کتب کاتبان
تفاوت بابت بصری است نقیض وی است در معنی
لیک مخصوص آیت کوفی است شده در عرف زمره فصل
مدت آن آیت مدنی است که یکی از آن شامی است
یا زده بهره است و روان که در وصل سینه است

فاتحه قارعه و مستخرج من كهف انعام انيسا
 در صدي بانه هتبار تر است
 سورة الجاثية معلق فاطمه ورنه و ديكرست قطع پسرا
 بيته باقوان الهيكم عبيتت وويل وولا
 سيمه دور عدد و كل سجاء معلق و ليك و راوي
 عمل و قرآن مجسم نهدت صادق صرف باقوان
 باز و رسيجدين ليك تمام جمله و جب كلفته نهدت
 بهر عبد الرهوف كروم نظم بعنايات حضرت مولي
 تا شود و مستفيد اين استحقاق رسالت مقصد الهی
 قدمت رسالت الهیه استنظم الفوائد لعون الله
 در كنه اين كتاب
 دفع زنده اين كتاب را
 در كنه اين كتاب
 دفع زنده اين كتاب را

و مقدار انقاص و وضع اللب على الصب
 كما وضعت انقطة الحجة على انقطة الالهام
 او كما وضعت انقطة على وجه لؤلؤها من صاف
 منقبة طيبة لا لفت و حسن
 سار بالانعام
 في هذا الكتاب

سورة مريم بيت سابق او در
 نافع صا و را
 ميشود

دعاء
 نیت دیدار بر سر علم
 ولی بدین علم را کین در آنگاه
 که نو تکلیف قبل از یاد و او است
 که کین بر سر آن نون که کین
 زهر که او خفاش نام است
 در دوی از خفاش که ماری
 فاش آن کین مان در بدایه
 زلفش آن کین در باره
 کینه زهر را در باره
 کرد این نظم بهر یادگار
 هر چه را در حال تو و حال من
 هر چه را در حال تو و حال من

بد آنکه هر گاه که نون ساکن و حرف ادغام در یک کلمه واقع شود ادغام مکسده
 مثل الدنيا و صفوان و قنوان و قرآن غیر آن چهار کلمه میاید است از برای آنکه
 نام مضاعف مانده نشود
 و از لغت حرف المد علی حرف المد عشم یاید و بیشتر آنکه مد آخر و ریا و لا را تا
 مثل و لا الضالین و جاثیه و یحیی و یس و یمن و آیه و ما شهدتک

حافظ کن نظم را بشنوی: تا ترا در وقف شد همچون
بیم و وقف لازم نگردد در گذشته خود کفر است
طاح و وقف مطلق آید ترا بگذر از وی هر یک با و را
چشم باز چون گذشته است لیکن اینجا است آن است
صدا و در وقف خاص خوانده است و روی کرد و مانند
را بخور است آن در صورت یک بگذشتن از او ای
لا اگر باشد علامت اندر وقت آنجا تو هم بگذر از
قاف و وقف اول است ای بگذر از وی هر یک با و را
کاف شبیهت بر وقت یعنی آنجا مثل سابق آن است
قاف از قبل میباشد یعنی آنجا وقف بعضی قافان
عین را وانی رکوع عامین این ده آیه را علامت بخود
حی با خفا داده اند از آنجا که علامت ظر بود اظهار آن
گفته شد این چند بیت اندر وقت عفو و نایب در ارم و وقف

شجره بود میان دست
 یاد کار بست این سخن منت
 جیم و پاشین هر حرف مجری
 ضاد را فنی خمر سی جوان
 چست خانه کنارهای زبان
 یک دندان کبری سنان
 از سوی رست یا ز جابیه
 لیک از سوی جب بود سنان
 چونکه نطعی است طاقه ناول
 یاد و از این لطیفه در همه حال
 کام بالاست نطعی ای عاقل
 نشوی زین علوم تو عاقل
 ایلی بین و صاد در آبا
 نشوی نون لام در آبا
 استی حین به زبان نبود
 کردانی تر از زبان نبود
 لسه سبک بودین فندک
 مرو نادان همیشه لال بود
 تیرنای زبان تو ذوق است
 یاد و دندان پس این سبقت

در خنجره این است
 بودت از عجم و آنا
 در فرادت و در علم تو هر
 نجیب با دو درم از کجا

مس

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا ما
رسل الله من رسله
فما كنا لنؤمن به
ولا نكفر به

بسم الله الرحمن الرحيم
بدا که فرمود بعد هم این کلمات که در خواندن بود
فاتحه این بخانه جایی را نگاه دارد و هر یکی را از خرج خوش

گوید او فاتحه را در دست خواند با اسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذي هدانا لهذا ما كنا لنهتدي لولا ما رسل الله من رسله

گوید و حرکت کبیره اللهم الله را بلندتر گوید و بر آن حمد و ثناء
و بیکه نیاز دارد از استعاذ خود گرفته الله سوال کردم که بگوید

در فاتحه چند جای نام دیوان است فرمودند که در فاتحه
بمع جامم دیوانست و شاید که بود در روایت بسیار

نبت اما شیخ الاسلام ابوالاسود روزه القاری آورده
اگر احکامات را بالعبد بویزد و غارتها شود مثل اینها در قرآن

بسیار است بهتر آنست که در مانده آنکه بوق شیخ رافضی
گوید امر و شود با انشاء گوید و اگر در آنکسستین
بسیار است که در آنکسستین

در وقت اول در آن
در وقت اول در آن
در وقت اول در آن
در وقت اول در آن
در وقت اول در آن

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا ما
رسل الله من رسله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و ما بناز ما زنگند و باغنه گوید جهان گوید که ناف او حرکت کند
و در حرکت نون باغنه نیارود ما بناز ما زنگند خصله سنو
معلوم شود که با الف نسبت و مثل این در قرآن شریف است

چون ذاقا شجرة و عوانه رها و قال الحمد لله او از بنده
کند بر اینها و در تشدید لهما طرا اندکی مبالغه کند و طارا
بسی لطفا کند و اینجا در قرآن بسین نیز خوانند و تا

بسیع را طاکو گوید و حرکت در اکتش و در کوه و در صراط
تشدید نیارود و طارا تا گوید بسین نیز و او نسبت در قرآن
و در تشدید خواندن لام الیدین اندک مبالغه کند و همزه را

کشا تر گوید و در حرکت عین التفت غنه نیارود و از میان
معلق گوید و ما بناز ما زنگند تعلیم گوید حرکت ما، بعثت ا
ضعف تر گوید و حرکت عین علیهم را قوی تر گوید بر علیهم و

سما و ندی همه الله خبر که است لا وقف
سما و ندی همه الله خبر که است لا وقف
سما و ندی همه الله خبر که است لا وقف

در باب عادت حرف
سما و ندی همه الله خبر که است لا وقف
سما و ندی همه الله خبر که است لا وقف

و سیر زبان را آنجا نهند که مخ نون و لا بضالین است
بی حرکت بعد از آنکه برایش کرده باشد باره بیاض
ایم کرده خواهد شد و در فاتیحه دو جای وقف است
و استعین و بیان این اصول و وصل و وقف و تندی
مخصوص فاتیحه نیست چون درین مواضع معلوم کرده شد
در همه قرآن باید نگاه داشت و هر که در سوره فاتیحه این
نیکو را خوب نگاه داشت نماید باز سوره دیگر درست خواندند
امامت که مسلمانان را با هر خوف و اگر کسی اینها را فحاش
نمواند کردن و بصواب خواندند خواندن بر وی تا دگر بر نبرد
از امامت و همین نماز خود کند و بسیار اندیشه این ضنین
امامت کار بر زکست از عمده نیاید و الحمد لله رب العالمین

تمت الرسالة شرح ظاهر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
بعد حمد و صلوة فقیر عبد اللہ غلام علی کعفی عمہ کذا
مینمائید کہ نسبت دو سالہ بودم کہ ہر ایساعت
الہی سبحانہ شامل حال انفقیر کردیدہ کتاب فضیلت
فرید زمان و حید ووران مطلع انوار منع اسرار
محی سن نبویہ فیم طریقہ احمدیہ سیمس الدین
حضرت میرزای جان جانان قدس اللہ سرہ العزیز
رسانید و متقد شرف ارادت و بیعت خدمت
مبارک حضرت ایشان در خاندان علیہ قادیہ
رحمۃ اللہ علیہا کردانید حضرت اگر صہ افادہ و کما
نسبت لہم "تقدیدہ محدودہ میفرمودند و این نسبت
و احارت افاضت ان انشیدہ السوات شد نور

بد او ای گرفته اند رحمة الله علیه و ایشان را
خلفای معرفت افزای شیخ سیف الدین خلیفه
و خلف الصدق عروه الوفی حضرت شیخ محمد مصطفی
بودند قدس سره در راهها لیکین اجازت طلبه
قادریه از روح بر توح حضرت عوث الثقلین رضی
تعالی عنهما نیز دارند میفرمودند بعد انتقال حضرت سید
بامر ایشان استفا اربع التبع حضرت محمد عابد
و دریم رحمة الله علیه ایشان از خلفای هدیست
دلیل الرحمن حضرت شیخ عبد الاحد سجاده نشین خان
الرحمة حضرت محمد سعید بودند قدس سره در راهها
میفرمودند که من حضرت شیخ کجبه طلب اجازت
خاندان عالی کقادریه عرض نمودم قبول فرمود
و بحال میفرمودند که دست در دست ادوار است

بجای همان برای رسول خدا اصلی است علیه السلام
مشرف شدیم دیدیم که حضرت شیخ قدس سره حضور
مبارک برای اجازت اخذ از آن برای فقیر عرض نمایند
رسول خدا اصلی است علیه السلام میفرمایند که بحضرت
التقلید عرض نمایند حضرت شیخ قدس سره با حضرت
معروض استند بذرا فرمودند و یاد خود برای
عطای ترک خرقه فرمودند خادم صلواتی استند
از آن بجا آورده بر کردن فقیر نهاد و در باطن فقیر
و کفایت آن و وارد شده در بیان است فرمودند
این رقعہ بامر حضرت شیخ قدس سره از غیب است
دست آمد حضرت شیخ مبارکباد این عطا و کرم فرمود
مفرمودند که نور است قادر است که درین خاندان
از مشایخ کرام متواتر است بحصول این اجازت زیاده

از دید میسر نمودند از جناب مبارک حضرت جوهر
قطب الدین قدس سره نسبت چشمه نزار است
و کیفیت آن نسبت رفته گاه گاه خود بخود ظهور
میکند و شوق و ذوق و سوسولی که از لوازم این حالت است
ولا ما بهر از مراد و در بیوقت میلی سماع وقت
و گریه پیدا میشود بر بر بار از صرافان عشق
زیر برداری و کافی دیگر است حضرتشان قدس سره
جامع نسبت نقشبندی و مجددی و نسبت قادری
و چندی بودند لکن نسبت بزرگان مجددی بر ایشان
عالم بود و رعایت آداب خاندان نقشبندی و استعجال
و استعجال از طرف شریعه می نمودند و عالمی از موهبت
فیوض و برکات ایشان بهره یاب که دیدند تا بلکه اطفال
خلفای ایشان در اطراف عالم هدایت طلبان

راه خدا می نمایند این فقیر مکین بذكر و سبعل
باطنی از حضرت ایشان بلفظین یافته برین طریق می نمود
شود و نمایان شود پال اقسام انوار صحبت صلفه ذکر
و مراقبه حضرت ایشان است و بمن توجهات
روح افزای حضرت ایشان مناسبی بحالات و ذرات
این طریقه علیهم رسیده و ادراک و وجدان کیفیت
مقامات و اصطلاحات آن حاصل شد فالحمد لله
و لک درین ایام که سنه هزار و دویست و دوازده
به تکلیف بعضی عزیزان این چند فواید از کلام مبارک
خواجه گمان حضرتان نقتضیه و اکابر مجدیه رحمه
علیهم التفات نموده جمع کرده آمد و انهم بحیر و تعجب
این فواید از برکت صحبت کبر البرکت حضرت ایشان
سپرده شده اند علیه رحمة و لایحه و لا یخفی

بزرگان را ندان کار این بی خبر سپاسان چیست کمال
بهشتین در من اثر کرد و گرنه من همان خالم که هستم
مدا که طریقه مجددیه منست سبب حصول طریقه یقینیه
و آن وقوف قلبی است و توجه به فایض و مکده است و خاطر
و دوام ذکر و اعتصام بصحبت شیخ مقتدیست در هر مقام
مخاطب مورد فیض و ماخذ آن میباشد و بر اذکار و شغایان
طریقه موطن مبرمانیه اما مقامات بلند در اصطلاحات
ارجمند این بزرگواران جز نزدیک است حیاتی در من این
فوق بلخص آن با جفا زنده گور میکرد و کسیکه مستفید ازین
طریقه شود و بنیایات لوی که این اکابران بر سر نهاده
این مقامات است و منیع این بجا فیوض و برکات است
اگر پیش تو پیش ازین نیست غایت نعمت است است
مبفرمانده که حاصل طریقه تشریف دوام حضور و دوام است

بحضرت ذات الهربس بجانانه بالتزام عقیده صحیح
مواقف اهل سنت و جماعت و اتباع سنت نبویه
صلی الله علی صاحبها و هیز که یکی از این امور پیشه نداشت
از طریق مای براید نمود و باید منتهای محال در طبقه
صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین ^{اصطلاح} میگذرد و در
صوفیه شهود و مشابهه و یا در سنت و عین ^{الطریق}
میگویند و برای حصول اسید و لذت که سرمایه ^{عقیده} است
است سه طریق مقرر نموده اند اول طریق دوام
و کثرت بشروط آن و دیگر برودت و تقسیم است اول
ذات است طریق شش آنکه زبان یکجا میماند
و بر زبان لکه محل آن نیز استمان چپ باصطلاح دو
انگشت است اسم مبارک الله بگوید و مفهوم آن
در لحاظ دارد که در سنت موصوفی صفات کامله و منزله

از سمات ناصحه که بران ایمان آورده ام و این بحاطه
پرداخت وجودی گویند در وقت ذکر حرکت در زبان
و بدین شد نشود و در تمام اوقات برین ذکر مویست
نماید تا دل جاری شود پس از لطیفه روح که محل آن
بستان است است ذکر کند باز از لطیفه ذکر که محل آن
برازستان است که مایل بود وسط سینه است بفاصله
دو انگشت ذکر نماید باز از لطیفه خفی که محل آن بر استخوان
است بفرق دو انگشت است مایل بود وسط سینه ذکر کند
باز از لطیفه خفی که محل آن عین وسط سینه است ذکر نماید
تا آنکه لطایف حجب جاری بندگ شوند از لطیفه نفس که
محل آن در وسط است سینه است از لطیفه قالیه تر ذکر
است ذات معول است دویم ذکر نفی و استیجاب است
طریقش آنکه اول نفس خود زیر ناف بند کند سپهر زبان

یکام چسباند و بزبان حیال کلمه لازار زمانه تابنده
رساند و لفظ اله را بر دوش راست فرود آورد و
الا اله را بر دوش ضرب کند بوجهیکه اثر ذکر باطنی
رسد و لفظ محمد رسول الله در وقت نفس کشیدن
بجای گوید شرط هر دو ذکر الحیاط معترکه نیست ^{مقصود} صحیح
بجز ذات پاک و معنی لازم است هر لفظ را پس لفظی
متصور نشود و نیز از شرط است در وقت تفریحی حتی
خود و جمیع موجودات در وقت اثبات اثبات است
حضرت چون شیخ بطوطه داشتن اگر چه نفی متعلق تمام
مقصودات شده اما الحیاط را و بعضی است و نیز از شرط
در هر دو ذکر بعد از بار بر زبان آن کجا خاک ساقی نیاید
منذی مساجات الهی نمودن که خداوند مقصود من بود
و رضای تو رک کردم دنیا و آخرت برای تو محبت

و معرفت خود حاصل کن اگر طالب درویش صادق
صفت شد ترک کردیم دنیا و آخرت گوید و الا
برود و جمله اکتفا لازم گیرد و نیز شرط است توجه نفلت
فی آنکه شکل حضور بی آن نقش اسم ذات در تصور آرد
و این توجه را وقوف قلبی گویند و این توجه قایم مقام
ضرب است که در طریق دیگر ذکر شایع است و نیز شرط است
توجه بذات آنقدر داشتن مگر آن بجهت فوق باشد که بدست
الطریق مکران متوجه مشطرفین است رعایت جهت فوق پس
اوست که اندک فوق همه است یا است بلکه وقوف
قلبی و توجه مبدیة فیاض از ارکان ذکر و طریقه علیه است
و حصول نسبت حضور فی این در کمال است و نیز شرط است
در از رفتار و وسیع با بار داشتن مجرد خطره و در آنجا
ماید داشت تا خاطر استلزامه و این را مکمل است

کونیند حسن و جبر نفس در و کرمند است سر طابت
حرارت قلب و شوق و رفت و تخی خواطر و ذوق
و محبت از نواید جبر نفس است و میتواند که موجب
حصول کشف باشد و در ذکر حضرت رعایت عدد
طاق معمول است این را وقوف عدوی کونیند فرمودند
وقوف عدوی سبب اول است از علم لدنی تا این معنی که
حصول کیفیات و علم آن و کسود و پیرا و درایت
آن همه ازین ذکر است و این ذکر مانور است از حضرت
خضر علیه السلام با رعایت حسن نفس پس اگر در یکدم تا
است یکبار رسانیده است فایده بر آن است عملش
باطلست در طریقه محسوس است بر کیر دو شرط است اول ^{حفظ} انکس
ناید طریق دوم مرتب است و کله با اول از خواطر و کلام
فیض الهی است به واسطه ذکر بر رابطه مرتب باید که

بجمع اوقات به نیاز و سستی که تمام متوجه ذات
الهی باشد تا توجه الی الله میسر گشت خود را ملکه کرد و در این
لیاظ ذات بعد پس و تعالی و دوام توجه قسم علی
و درست که مقصود دوام از انکار است حضور جسمی
مطلوب است بحضور هم که ان اسطر است حصول
مطلب را میسر نماید مراقبه است بخدیه از نفی و اثبات
از دوام مراقبه مرتبه وزارت توان رسید امر را
بر خود و تصرف در ملک و ملکوت از مراقبه است
اما ملکه مراقبه غیر کثرت ذکر و صحبت ارباب جمعیت
و شوار است طریق پیوسته استفاده از صحبت صاحب
کمال است که بمن توجه و حاصل او دل از غفلت پاک کرد
و بجای آن محبت او انوار شاهده الهی بر دل درخشید
یزد و در حضورش رعایت ادب رضای خاطر و در

به لکن بدست تصور او فیضیاب شود و گفته اند که این
امر عام ادب است و هیچ کی ادب بجز از سدق
صعق الرب الادنی لم یصل الی رب الاعلی میفرماید
این طریق موصل تر و آسان تر است از طریق ذکر و طریق
مراقبه و این ادگر رابطه گویند بر یک که ظاهرش بیاب
ست آراسته باشد و باطنش از اطعاما مسوهر است
در صحبت او باطن از نقوش مسوهر مصفا و مهبت او دل شود
جناب کبریا کرد و در عالم تاثیر مقدار سعی و خلاص است
و بتدریج تاثیر تاثیر زیاده میشود و با هر که شستی دهند
جمع دولت و توفیق و محبت آن کلمت زینهارش
از زبان میانش و زنه مکن روح عزیزان بکلیت
معتبر و تاثیر حصیون جمعیت خاطر و توجه جناب آلی و انجذاب
قلبی است تدیر بحال امت خرق محبت و ظهور کرمی در آرا

و اگر چه و ذوق فراست اما درین اول نمودند که
مفید تر و معمول در طریقه تریقه است که طالب هرگاه حوز
مشغول بدل شود و اولاً چند بار توبه و استغفار از معاصی
ناید و مرکب اجازت و هدیس صورت در روشی که از طریق
ذکر یافته رو بروی دل خود با دیکام حاضر نماید تا جمعیت
و کیفیت پیدا آید باز ذکر بشرایط آن مشغول شود اول
بسم ذات که موجب حصول صبر است و مشوق است
به ثقیل ثبات و اگر دل از حصر نفس مانده شود و بحصر نفس ذکر
نماید و ذکر مراقبه و توجه با صحت صرف حضرت است تا به
ذکر می توجه و سوسه شش نیست ذکر تمهیل ز با اگر چه تا
حکمه حضور با معمول نیست لیکن بشرایط مذکور نیز مفید است
کثرت ذکر می ماند دل ذکر کثرتی کشاید صح و قبل از اوقات
ذکر و توجه و نازنی الهی نکند و در آن سخن در اوقات

نزد کرد و اکاهی مسعود ما بعد فیض حق سبحانه بناگاه
رسد لیکن بر دل آگاه رسد یک چشم زون غافل
ماه نباهی شاید که نکاهی کند آگاه نباهی اینجالت
خلوت در اینجمن گویند الصوفی کاین باین بداند که ارباب
خاطر با سوا و رسوخ و یام در باطن بسته و بر صیفته
بس کلمه لافعی آن باید نمود مثلا برای اول حسد
منیت حسد و من الا الله مگر محبت خدا باین لحاظ
کثرت نفی و اثبات و تفرع بجناب الهی برای اذلاله آن
نماید تا آنکه آن ذمی زایل گردد و همچنین هر مانع را از
باطن اذاله کند تا تصیفه و تزکیه حاصل شود و در شرح این
شعل قسی است از سفر در وطن ذکر سهت موجب حصول
فنا و تعاضد ذکر موصل بخدایت ذکر کوز ذکر تا ارجاست
باکی دل ذکر برده است و او کراسه کثیر العکلم تقوی من

بر...

چون کسی در ذکر حاصل شود بجهت کیفیت پروردگار و
مستور شود باز بر سر ذکر و نماز که کیفیت حضور مملکه
رود و هرگاه خدیه قبول میرسد نسایم مقبوض و
نیجات ریحانیه با تراز می آید گاه گاه وارد فیض
ناکھان را میر باید و نستی و نماید چون این حالت
تو از و تکرار نماید بدو م حضور و حصول فیض
وصل اعدام تا توانی کرد کار مردان مرد در
بجصول دوم حضور طالب حقیقت ذکر فائض کرد و در
ازین صورت ذکر بود حقیقت آن اینجالت اندراج
منایت در بدایت گویند و حصول التمغنی طالب در
مانند اخذ و کرو التمغالیست در طریق دیگر از مرتبه
حصول اینجالت موقوف بر وقت تو چه شد است
کسی از و در و کس در حاصل میشود و نزد قدامی نظر

علیه لطایف عبارت از درجات استیلا حضور
حضور حق اگر با حضور خلق برابر بود ذکر قلب گویند و حضور
حق اگر حضور خلق غالبست ذکر روح و اگر حضور حق با غیبه
خلق است ذکر سر و اگر حضور حق با غیبه از خود و حضور خلق
ذکر خفی فیض روح القدس باز مدد فرماید و گرانهم گنبد
الحمد میسر میگردد و نزد حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه
بر لطیفه جد است و بی سبب و کفایت و بقا و علوم و معانی
هر یک از آن جد است لهذا آنحضرت رضی الله عنه طالبان
راه حق استند است پس لطایف جدا جدا میفرمودند و
میفرمودند که این طریقه ما در صد و قطع اینهم یکی نیستیم
سخ از آن در عالم امر و در عالم خلق مرافقند و در عالم
لغز با اعتبار عالم هر دو عالم خلق است اما فرزندان این
قدس الله سر از هم جدا حصول فنای قلب استند است لطیفه فیض

مقرر نموده اند که در ضمن سلوک قلب پس این حالتی
بفرماید و با حاصل میشود و در بنوقت همین معمول است که
طلب از صفت و کار دیگر در پیش است میفرمایند که چون
سایک مال خود متوجه شود و دل خود را باین سبب جمع نماید
این حالت دوم حضور است حضور صلیست اگر چه علم بحضور در
تمام اوقات حاضر نیست چنانکه علم بحضور نفس خود در وقت
اشتغال با امور کم میشود علم است و علم علم نیست لیکن
دوم بخطر کی و دوم کیفیت از کیفیات قلبی دوم
لمرانی و انتظار کانت تراه در حالت بیداری و خواب
و در سخن گفتن و غضب اندن و در جمع اوقات لازم است
شود حضور بعبثت ملکه گردد و معتبر در دوم اکابر است
و این است یا دوست غیر ازین همه بند است اینی است را
عین البصیر کونند تا دوست چشم بر توان دید ان

و من چشم مردم این باقی اسارت بهین حالت است
 اما از غلبه جان فروق در روتیه بصرو مشاهد بصیرت است
 کرد و الا روتیه کمی سبب بیدار سرد در دنیا واقع است
 بعد از آن مرغه معیت بهو معکم این ماکنم و ذکر بیلان
 میفرمایند و این مرغه در ولایت صغر کنست که ولایت
 اولیاست رحمة الله علیهم در بنو لایب سیر در ظلال اسما
 و مقام حصول خدیه است در اینجا جذبات و علیات
 و بش و شوق و آه و لغزه و رقه و کریم و ذوق و صول
 و یافت مقصود و دید سلب نسبت فعال رعنا و لوا
 فعلی و تجلی ربی و نمود و وحدت در کثرت و دیگر حالات
 است و حجت بیجان و حیرت بقدر وقت میشود و معیت
 و احاطه اگر دیده بصیرت نبیاست کشف میکند و الا
 بوحدان خود معیت می نمایند که مستود کمالی علی

علی از باب مده الولاية الثابتة لهم فی الخارج لا محضه
فی الخيال خواصت دارد که مرد و اصل است حاصل
بجز اینست استخوان و سکر و پسته و قطع علاقه علی
و حی و پستان ماسوی سلامت قلب که خطر هرگز نهد
تغویز کند دست دهد و فزای قلب که عبارت از دو هم
از ماسوی است حاصل آید کی بود خود وجود جدا مانده
من نورفته و جدا مانده فزای جارت کفتمند اول
فزای حلق که امید و بیم از ماسوی مستقی شود و دوم فزای سوز
و در اول آرزو و بجز در اول موی مانند سیوم فزای آرزو
صفت با سبب و خواست از ساکنت ازل کرد و چنانچه از
از اموات چهارم فزای فعل که بی بر صبر و بی سبب
بی طوق و بی بر طیش و بی سبب و بی بر طیش و بی سبب
علم حق در علم صومی نم شود این سخن کی ماورد شود

رسیدن معام ولایت بعبیر حصول مقامات عشره
توبه و انابت و زهد و قناعت و ورع و صبر و شکر و
توکل و تسلیم و رضایت منسوبت درین مقامات
قدمگاهی استخوان شود و ماری که زکامی خود ضرور است
درین خانه ان نسبت اجابی و جذبی حصول مقامات
بتفصیل در سلاسل و مکرر است در آنجا بعضی و سلوک است
بدانکه از کلام اکابر متقدمین این طریقه تشریف قدس است
کمال عبارت از رسوخ ملکه حضور و حصول فایده ای
میشود و میفرمایند که آخر کار ان شرط است حاصل کار
پس اگر طالب بدوم حضور و سعادت است
و حضور صواب است را احاطه نمایند و توجهی باشد
در همین پیش نموده برداشتن نماید بدرجات حضور
بیان کرده شده است زرد و اردوستان است

مستغرق در یابی وحدت و قابل اجازت طریقه اما
در طریقه علیه محدودیه تا بقای نفس و کمالات لایب کبری
نرسد اجازت مطلقه میشود و در قنای قلبی خطره از
برود اما از دو کار بران شود و بعد قنای نفس از دو مانع
بیر منتهی گردد و بعد از آن در او راک خطره که از کجا می آید
حیرت است استغای خطره از دل و مانع پیش از باب عقل
معقول نیست لکن طریقه دوستان خودی نظری عقل
پس بعد تمام شدن معامله قلب بهدب لطیفه نفس که محل
پیش حضرت محمد و رضی الله تعالی عنه نشانی انسان است
معه دوست و علم تمامی مقام قلب که آن را لایت غریب است
ارباب کشف و معرفت انسان است اما اصل وجدان و ذوق
با لهام و القاء جناب اطهری حضرت مشایخ رحمة الله علیهم
معلوم میشود مستوانند که آثار آن حصول وسعت آوارگی

کوه سینه از انوار همچون بهاله بر ازات برزگر در دو جنبه
فوق در توجه و مکرانی متوهم میشود مستوری شود و
در حضور پیدا آید و علم عند انسد انجا مراقبه قریب حضرت
ذات سخن اقرب الیه من جبل الوری نماید و ذکر تلهیل شرط
آن ترفی می کشد و حضور و مکرانی و عروج و نزول و بعد
چنانکه در مقام قلب در ایاتی نیرقد وقت میشود بلکه کجا
تدریجا تمام بدن در می آید و بدن مول الوار نسبت میشود
و کتیفات و حالات این نسبت مقام قلب نمزه و کم جلالت
ست اما چون این نسبت قونی پیدا شود جلالت بقه
فراموش کرد و مورد نفیض اینجا بالا و لایطه نفیست
انتمقام را ولایت کبری گویند که ولایت ریاست علم
الصلوة و اسلام این ولایت عالیتر صبح دایره و یک
قوس است نصف عالم دایره اولی مشتمل السماء و صفات

و لصف عالی مصمم بیونات و اعتقادات دایمیت
 و دایره ثانیه متضمن اصول آن و دایره ثالثه متضمن اصول
 آن اصول و فوس متضمن اصول اصول آن اصول سه گانه اعتبار
 اند در حضرت آنکه مبادی صفات شیوه یافته اند
 هر نقاب وی جایز از نقاب دیگرست هر چنانی که طر کردی صحیح
 دیگرست فتای حقیقی و حقیقه اسلام شرح صد رومقام
 دوم شکر و رضا که چون بجز این حکم قضای برضیه و در قبول
 تکلیفات شرعیه اطمینان و دلیل کاند و استدلالی بهی که
 و اطمینان از امور شایسته مقام جذبه و قوت نفس بود عهد آبی
 و استسلام از ضحلال ضایکه روف در اوقات مسکنه از در و لوص
 و انتفاء آنکه وجود و توابع وجود را منسوب و بسجای یابد
 و در اطلاق لفظ انار خود میساخته تواند کرد و مهم در این است
 و در تصور که بجز شر و مقصود در خود به بیند و تندید

این اصول

اخلاق جاهل سلوک است و تزکیه از اهل حرص محل صید
 و حقد و کبر و جاه و عجب و غرّه در تمام بلند دست
 تا مار که خواهد منبتش کند باشد و در دایره دوم و غرّه
 نگرانی و توجه بفقیر که متوهم میشود مدرک نمیکرد و که نفس
 صاحب توجه فنا یافته مکران که باشد در اینجا مطمئن بر تحت
 صد ارتقای نماید و انحراب صدر را بدرک میشود و در اینجا
 حضرت ذات من حیث الیحت بحکم و بگونه تا ولایت علی
 بغیر از مقامات فرک در مرتبه بخوبی و تفریه چایست در عالم
 مثال مشهور میشود و بدایره مناسب میباشد و اندوالات که
 دایره که جایست تمام شدن ولایت کبری و سیر در اسم الطام
 سیر و سلوک در ولایت علی است که ولایت علی است ^{علم السلام}
 درین ولایت کار چهار ساله هوای غرض خاک فتنه در اینجا
 مراقبه ذاتی است که منبسط هو الباطل است و ذکر تهللین صلوة

نقده

ما فله در بجا تر فرمی بخشد و لوجه و حضور و عروج و اول
عصا شسته را نهم می رسد و گاهی بدین مانند یک ششم که آن
مدرک میشود و در وقت سلطان لاو کار که مبتدا می آید
جامل میگرد و بدین اصفای دست داده بود آن صفا و کرم
و این نصیقه عناصر دیگر حالات و کیفیات اعلی با لطافت و کثرت
است و سعه عجب در باطن پیدا میشود و مستی با ملا
اعلی حاصل میگردد و میتوانند که ملائکه کرام ظاهر شدن
نمایند و اسپراری که لائق تر و خفایست مدرک گردد و در دنیا
لا ربات النعم نعمها بعد حصول سر اسیم هو الظاهر و کرم
هو الباطن و وجع برای سیر بسوی مقصود که ذات کسب
حاصل میشود پس با انجام رسانیدن معامله و لایب علیا
اگر فضل الهی شامل شود سیر در کمالات بت و ارفع خواهد
شد و آن عبارتست از دو م تجلی ذاتی پدیده صفا

و اسماء و در ان مقام شکر که قطع یک لوطه در ابروی است
از جمیع مقامات و لایست حضرت حضور رحمت میشود و کزانی
و توجهای سابقه و طبیب بیتانی شوقی ز این میشود
و بر رویین دست میدهد حال و مقام و معرفت از این کوناست
لا تذکرک لا بصار بر صدق حال کواه بطراز دامن باز او
ز خاک اری مارسد پروان مژه به بلندی که ز کرد در بر دعا
رسد در اینجا یافت و در اک علامت ناسیانی است بکاره
و جهان است و وصل عریان چهل میشود و وصول است
و حصول نسبت اتصال تکلیف تهبی پس هست
الناسر اباجان ناس صفای وقت حقیقت اطمینان
و اطباء هم لها جاء به المصطفی صلی الله علیه و سلم و کمال
وسعت نسبت باطن و یکینی و یاسن و حرمان است معرفت
معارف و حقائق اینها شریح است و بس در ان مقامات

و این است علیه السلام و ما بعثنا به تبعیت و رحمت
حاصل شده توحید و جود و شهودی از معارف لا
بود در راه مرمانا عروج و نزول و خیرات لطیفه خاک
بالاصالة و به تبعیت لطیفه نلته را میسر شود و مورد
در اینجا مال اولیت لطیفه خاک است و تبعیت کام بدن مرانه
ذات تحت الجمع است باریست و حیثیات سابقه و ملا
قرآن مجید و طول قبول در نماز در کلمات نلته و حقایق
سبعه و خزان من بعدش خواهد آمد ز فرمی کشته و این
پرنکیها و لطافتها در پیش مرآند که انقیادات بلند درجا
و امواج بحر نامتسای ذات تحت الی است جل جلاله در کلمات
رساله و کلمات اولوغرم و حقایق سبعه و خزان
موز و فیض و نیت جدانی سالک است که بعد نور و نیکس
لطائف عشره حاصل شده و عروج و نزول و انجذاب

نصیب نام بدن سب این کار و دولت کنون با کرا
 رسد حقیقت کعبه عبارت از ظهور سب اوقات عظمت
 و کبریا بی ذاتیه الهی است و حقیقت قرآن عبارت از
 وسعت تجوی حیرت ذات و حقیقت صلوة عبارت از
 کمال وسعت تجوی حیرت ذات فرموده اند مقامات ^{عادت}
 وسیع قدمی و سلوک با نتهای این حقایق نام میشود
 بعد از آن معبودت صرفه سب و انجام سب قدمی ^{ممنوع}
 گفته اند و سب نظری جانزد داشته مقامت حله حقیقه ^{ابرا}
 است علیه السلام و آن مقامت پس شکر کبر الکران ^{انبا}
 در مقام تابع اند حضرت خلیل اصلوآه الله ^{حسب}
 الرحمن علیه وعلیهم السلام با مراتب ملت ابراهیم ^{صفا}
 نامور است لهذا صلوة و برکات مرطلوبه خود را ^{شبه}
 میفرماید صلوة ابراهیم علیه السلام که اللهم صل علی محمد

و علی محمد کما صلیت علی ابرهیم و علی ان بر اسم ک
جمید محب دارانجا در باب ضرورت برکت بمقام عالی
مرکز ان مقام محبتیه صرفه ذاتیه حقیقه موسوی است علیه
السلام و بسیاری از عینان متابعه او باین مرتب
و معیت ممتازند علیهم السلام این مرکز توفیق نظر کنفی
و ایره عظم مرنماید و مرکز این دایره محبت و محبوبیت
متمن حنین حقیقه محمدی است صلی الله علیه و سلم که با وجود
اسم مبارک محمد برین محبت و محبوبیت اشاره مفرماید
تیرورین مرکز بغور نظر رفته شود مثل دایره رفیع ایشان
بنظری آید و مرکز این دایره محبوبیت صرفه ذاتیه حقیقه محمد
است صلی الله علیه و سلم و میم اسم مقدس احمد ازین معنی
رفرمی ایمانید بدانکه این عظمت و کبریا و این وسعت و این
محبت و در جانشینانند که در نفس حضرت ذات باشد که

حصول این مراتب بعد تحصیل کلیات و اثبات و ائمه که در
کمال نجات و حصول مشی و پیش نهاد با عظمت و وسعت
بودن محبت محبوب و شدن محقق آن موقوف بر اوصاف
غیر نسبت محض و جوه و اعتبارات مرتب حضرت است
تعالی و تقدس و نیز مقتضای محبت که در سیر طلال و صفات
پیدا شود و ادواق و اشواق قلبی است و محبتیکه درین مقامات
محض تقضی الهی است و در موجب کمال اطمینان و وسعت و پیری
باطن و اراده طاعت و استواری ابرام و انعام محبوب و
چنانچه شهادت و صدق این وصول این مقامات مصدق
این معنی است و اگر از صفات اضافیه باشد و آن اول درجه
ولایت کبری که گشته رجوع نه قری لازم مراد قبل باطله
حقیقه محمدی و حقیقت احمدی با حضرت ذات زکیه آمد و حضرت
رئیس محمودان گشت و تا لغات او ضلال عم صلی الله علیه و سلم

اللهم ارزقنا حبك حب واتباع وشفاعة ورضا ورضا
من بعد حب صرف و لا عين ميتة سيرة قدمي ارايا كوناها
وسيرة نظروا ابدانك نزد حضرت مجدد رضی الله تعالی عنہ
اول تعین می است مرکز آن تعین جماعت بسیار محبوبه ذمیه
حقیقت محمدی تعین روحی آنحضرت است صلی الله علیه و سلم
و باعت بار محبوبیت محبت تمیز حقیقت محمدی تعین حقیقت
آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و باعتبار محبت صرفه حقیقت
موسوی است و تعین موسی علیه السلام و محیط آن مرکز اصل
و ابره است در صورت مثال خلت است و آن حقیقت الهی است
علیه السلام و تعین بانی تعین وجودی است مانند ظل است
تعین اول تعین حضرت ابراهیم است علیه السلام و بعد
تعین هر عمیری در موسوی حقیقت است احصاء این تعین وجودی
و از همان نیز اگر کسی را برکت متابعت انبیاء علیهم الصلوٰة

تعیین

درین معنی وجودی بصیری باشد و حصه یا نقطه آن بعین
تعیین یکس پس بود و مجوز است بلکه واقع ملائکه عالین اعلم
السلام نیز مبادی تعینات در همین تعین وجود است و حقیقه
امیرالمومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه که مبدعین
بی توسط امری ظل حقیقه محمدی است صلی الله علیه و سلم بر
هر چه در آن حقیقت کاین است بطریق تبعیت و وراثت در آن
ثابت از این است که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه ضمنی
داشتند که از کمال محبت و معیت در ضمن خدای اصلی علیه
سیر مقامات قرب میفرمودند و تا صاحب الله فی صدری الالباب
فی صدر ابی بکر و این مرتبه عالی که شیخ استیوح حضرت محمد
رضی الله تعالی عنه تبعیت و وراثت حاصل شده بود و حضرت
رضی الله تعالی عنه حضرت ایشان را رضی الله تعالی عنه بقیعت خود
ممناسبت کرده بود و جایزه روزی حیرت بخش رضی الله

از خود

فرمودند که الله تعالی مشتاق است تا زده مرا فرزند خود
 حضرت ایشان تا بعضی رسانند که از فلان وقت این نعمت
 عظمی گرامه کرده اند فرمودند آری شما گنجه ما دارید شما را
 باین دولت مرا فرزند فرموده اند بیجان ایند ز بی قبول و صحیح گفت
 و ادراک حالات و مقامات و حقایق استیجابی که هم علیهم السلام
 کثرت در و با خیریت روح مبارک پیغمبری که حقیقت او انصاف
 بهم رسیده ترقی فرست اللهم صلی علی سیدنا محمد صلیک و
 ابراهیم خلیلک و یارک و پیغم با در و دیگر در شمه معمول است
 تا سه هزار در و دوازده در بمقامات انوار است و در روح
 طیبه آن کار علیهم السلام ظهور کرده و در ایمان و قوت
 بخشد به آنکه این در لایست نشه و این کجالات نشه و حقایق بیجه
 و دیگر مقامات که مرزبان در یادین فرط پس طراوشی تا
 همه تو سواران این خانه ان شریف را میسر بعضی بولایت

بفرایند

بلکه دایرة امکان بعضی بوالات کبری و قلبی بحالات یلته و
ناوری بحقایق پیغمبر و جبران فایز میشود و ازین حالات ^{و علوم} و
هر مقام جداست چنانچه نمونه از این سخن بر یافته باطله در بلاد
خصوصاً در ولایت بلخ تاثر و حالات با ذوق و شوق و
حرارت ظاهر شود و در کمال سعادت و حقایق پیغمبر
با صفات لطافت بزرگ پیدا کرد که در اینجا تجلیات و آیه
بی بروه است و صفات ظهور در و کمالی بحقی علی اهلها و
تفضل انقیاد و معارف در مکتوبات حضرت محمد و دیگر
است رسمی الله عنه و با فعل درین بحالات نمونه این حقایق
نمودن بسیار شست استعداد ما و اما ندکانرا کولیا
این مقامات بدست نه هر که سر بر نشد قلندری درند
نه هر که آینه ساز و سکنه بری اند بشارت معموله این
خاندان بی حقوق آنها و علامات آن در خارج و این سیالک

و معترض نیست مگر موشی جوان اندر تشریف آورده است
سب که علم احوال ضرورت نیست مراد علم تفصیل احوال است
احوال است و اگر فرضاً عدم تغییر باطن از ورودی حالات
بسی عجزه کی دوام نگرانی فزونی هوا و فزونی اراده و
انامه و سب حضرت ایشان با صی الله عنه میفرمودند و در
راه تسلک جمیع مقامات مجذوبه میسود و شود و است
بقره انتقال خود میفرمودند و فرمودند معلوم نیست
زین کسبی اقاوت تسلک تمام مقامات باشد محمد صلی
در روضه القیوم در مناقب حضرت محمد صلی الله علیه و آله
نوشته نقل این معنی نمود پس حدیثات و کیفیات و احوالات
و سیرت‌های کمال است و ذکر مقامات که از صدق حاصل
مقامات تکالیفی است از وهم و خیال میسر میشود و است با حقیقت
مغروب است و مرموم را در غیبه انداختن چه فایده فایده

مگر ظاهر را بتبع سبب آراستن و باطن را بدوم حضور
و توجه بکتاب الهی سبب نمودن داشتن در ویسی حسب
یکسان است و یکسو نکرستن تا رفیق خود برستیهای
استودی همچو مظهر کائنات الهی باشد بودی مرا امر از توحید
وجودی و احاطه و سران را بر باب فناء قلت که تبعیت محمدا
فات بوظایف عبودیت و کثرت ذکر و زهد حضرت مسیح
بمقام جذب و سکروستی و غلبه تجلی ربی مشرف شده اند
پس میاید اما توحید یکم بعضی مراقبه بر این وجود و همه
و هو او و تجلی کرد و استیلا و همه پیش نیست از غر غیب
ساقط است و علوم توحید شهودی اصل فناء نفس را که
بعد حصول فناء قلب در غلغات انوار حق بتبعاع انما و توحید
وجود و استیلا که فایده اند کسوف میشود و در کمال است
و دیگر مقامات مجربیه که دوم تجلی دانی و کام صحیح و بسیار

حقیق و معارف علوم شریع است پس ارباب این حقیق و
عالم را حضرت حق جل و علی نسبت بخاید و عنایت نمایند
و اصل توجیه وجودی نسبت ظلمت معر زمانند و کسانیکه
هر دو مقام گذشته بحالات تبعیت به جهت دوران سید
انداز عایت نزنه مفصود از اثبات نسبت نبری همانند
الاست مخلوقیت و مضوعیت باللذات رب لایربا
این معرفت ذوقی و وجدانی است تقلیدی مانظور این
افساح علوم بهر باب الکی مسرت و کمال فضل سید بونی سن
و اسد و فضل العظیم میتوانند که سالکی لولایات و کمالات
فایز شود و ازین علوم او را هیچ نکشاید نه سلطان خدیو
هر چند نیست نه در زیر هر رنده زنده است اما جان صلوات
و سلوک حصول فیا و دوام حضور و تهذیب اخلاق و صلاح
نام و رفع کلفت در ادای احکام شریع با دیگر حالات

فی الکشاف اسرار توحید و دست مپیچید حضرت مجدد در فی آیه
و سلوک نسبت بندیه اختیار فرموده اند که بنور شریع
بسیار است نسبت اجراءیه که حضرت حجیچیه اسرار از انبیا
گرام خود دارند پس سره و منشأ اسرار توحید وجود است
که انباشته در آن منزله اقدام پس می آید و آنکه در بیوقت
اکثر باب سلوک از ذوق وجودان هم بهره تمام ندارند
میتوانند که از دور زمان نبوی صلی الله علیه و سلم وقت
و بنور استعداد باشد پس آنکه بزرگان دین از معارف
فرموده اند همیشه حق است هر کسی را آنچه پس آمده و آن
تفاوت در معارف از جهت خلاق مقامات آلیه است
معاد الله که کذب با مدعی باشد یا کسی که کذب صدیقان
اما تعلق وجودیه اصل توحید سهودی اجابا گویند
زعمت طایفه آن التوحید سهودی لا وجودی لها و صلا

الی حقیقه المقام از عدم ظهور معارف مقامی سبک در الحاق
علوم توحید شهودی منکشف می شود و الا این مشرب صافی
از طاهر مخصوص روشن و کشف محل تا بیان که از سبک و شرح
برآمده از صحو و هشجاری که مشرب بنیاست علیهم السلام
حظ و فرود آمدن برین سطح شنید بیکه کسی از صفا کرام
فضل از اولیاء عظام پذیرد او سبک کو یا سبده عبارت از
بر شرح فرود آوردن از غلبه حالت سبک بخین تطبیق
معارف مختلفه تا بهم از قوت تاویل عبارات سبک تا اصلاح
از میان خیر و الا ایجاد مقتضیات متباینه مقامات محلیه
چگونه صورت پذیرد اگر عبارت تاویل متحد نماید حالات
مقامات متفاوته کی یکی میشود اگر کوئی هوای مستبان
و باستان در نفس صحت کی سبک برودت و حرارت هوا
متحد شوند شد با بنیاده علوم و معارف بر مقام حدیث

و انوار و فیوض بر مرتبه حدیث است همیه بطریق از قوه ملک معانی
بودند از غلبه و ارواح صالح و لعلم عند الله و غیر
سخن بزبان در خور لیاقت این سپهر و سامان
در و ایشان بزرگ و مردودون تا بخوبی بر سلیقه مرزبان
اما از غوطنی که باحوال بزبان دارد سخن چند از کلام غریب
الطغات نموده لعل البدر زرقی صلاحا کرتا م ای شکر
نام بهر زبان سپی خوشتر که اندر کام زهر اگر طایبی بیاید
استخاره موافق حدیث شریف باشد تا وقت قبول فایده
او ضرورت و درین فایده جزئیتر اگر در فیوض بگذرید
نباشد تا فایده بران مرتبه بعد از تقوی و استغفار
و کرامت بفرمایند و توجه نمایند خود را معانی
نموده بهمت القای فکر کنند تا دلش اگر شود و حرکت درو
پیدا آید که دلش متاثر نشود محض بوقوف قلبی بر دایره

هر لطیفه خود را بر این لطیفه او داشته توجه القای ذکر نماید
هر لطیفه را جدا جدا خرد و از توجه نماید تا لطایف معصوم
الهی گویند که خدا کرد و پس بگردی و اثبات مرقبه احدیت
صرف ارشاد نماید و همواره بردار و توجه القای الوارث
از بزرگان بر سیده است جذبی بفرق نموده باشند
تعا و خرد و زردن سالک نورانی کرد و در ضمن دیگر لطایف
مستون بانوار میشود و یک نور قلب و در یک نور روح نور
سرخ و رنگ نور سفید و رنگ نور خفی سیاه و رنگ نور خفی
سبز و رنگ لطیفه نفس منکبت از این نکاد رو منعکس
ویدن انوار مقصود است انوار برونی چه می آرد که کسی بر
مناشای انوار درونی نماید و منامات و قحاح نیز میرسد
نیشتم نه شبستم که حدیث اب کبیرم حوادم وقتیم نه
کوبم در احوال و قحاح و نه بار تعاور زارت بحضرت صلوات

علیه السلام که از تپانیه و هم و خیال مبر با بشد وجه استیاده
جهت تهنه بودیم که معان انوار ذکر با محبت و خلوص با هم
استعداد و جناب آنحضرت صلی الله علیه و سلم بارضا مندر با
باطنی او یا کثرت درود یا خواندن بعضی اسما یا اجاب است
یا ترک مدعی یا خدمت سادت بصورت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
متصور شود بدارد که بفرز یا رب متصرف شده است
نیت بلکه نیمی از آن در یای حمیه براب شده ازین است
بصورت مختلفه آنحضرت صلی الله علیه و سلم را می بند اگر صورت
سبا که در مدینه منوره موجود است صاحب شامیل آنرا
نموده است البته سعادت است بزرگ که موجب نزدین
و از دنیا توفیق میشود و اول الوهم و خیال فحش مسکود
و هم برین قیاس است یا رب روح طیبه شام کبار حمیه علیه السلام
همچنین صحبت کشف کونیات بسیار معذرت معذرت

خود یا خیر مشهور که در مردم قرار یافته یا معامله عمر بصورت
معامله نیک یا الفاسد شیطانی یا هوا نفسی و مرآت خیال
متعکس میشود و بیدار که صورت امر در عالم مثال دیده است
و کاینکه شرط وقوع امر معلوم نمیشود و لهذا غلط و وضع
میشود پس راه رضا و تسلیم پیش گرفته متوجه بحجاب احدی
باید شد و باینچون نباید پرداخت و روض امری الی الله
بصیرت یا العباد سعی باید نمود و جانی باید کند تا مشاهد مقصود
از گوشه آن غوغوش رسد مشهود یکبار از پیش آن گرفتاری سزین
و در ظلمات جهانی آنرا کم نموده پیدا کرد و کسی که اجابت
گشای منور از نور انوار بصیرت خود را بنظر بصیرت مشاهده
والا جمعیت خاطر و توجه قلب و کفرانی بسید فیض رفیع
ترقی می باید در حدت لطفه قلب مستور شده از قلب
مرباید ارباب جدا آنرا جذب کشتن لطایف مدرک میشود

سلوک عبارت از فن است و در فن مصمم است جذب و چون
لطیفه قلب از قالب برسد کسی را از قلب با مالاری کشاده می
مثل قبه نور مناره بالای سر استیاده و رعایت مسوود کا
حالت عروج نزول که گو یا قلب را بجانب فوق کسان دکای
حالت نزول که گو یا قلب را به تحت روان مر باید تا آنکه تدریجا
لطیفه قلب باصل خود که آنرا قلب کبیر و حقیقه جامع است
کو تید و بالای عمرش محمد بیت وصل و متی مر تا به ضایع
که اینجای قلب فنا حاصل شد این از مغلطه کشفی است تا به
دایره امکان پسیر لافانی تمام میشود و نصف دیگر که
عبارت از سیر در عالم امر است بلا امکانیت موصوف
در پیش است بعد تمام دایره امکان پسیر در ولایت صغری
قلب صورت فنا حاصل میشود پسیر که از غلط کشفی رسیدن
بالقلب کبیر حصول فنا و پسیر در حصول الطایف از اولت

کبری و فضای نفس و اندک ظاهر است که مستفیدان او را کیفیت
و حدت و دیگر احوال که در ولایت صغری پیش مراد و رسیدن
باین ولایت شرط است وصول ولایت کبری را حاصل خواهد
بود محض محمود و رکو و آرام نمودن و نرفتن او و ولایت کبری را
مراد است از اینجندبات فضل کسب خود و مقامات ارباب
و ساند امین چون جذب غنای الهی توجیهات مشایخ بر نویس
و در هر مکان تمام شود و در باقی تمامت سیر موقوف بر کشف
یا در هر آن صحیح است و علامت آن حصول حالت دوم حصول است
در بیداری و خواب بعضی از دیگر کیفیات سیر و ولایت و صغری
پیش مراد و جذبات قویه و دیگر حالات و اسرار نقد وقت
میشود و نور ولایت با نور ماهاست در بنام چون سوزن نور
بدر آن قابل اجازت مقیده میشود و ولایت کبری که آن
مشافهات نیز در است فصل اجازت مطلقه میفرمایند بعد
حصول

حقیقه فنا و بقا بر هر خاطر که متوجه شود الله تعالی از
 سر انجام میفرماید پس برای انقادی تو بد بر کسی که بر لغت استوار
 نیست متوجه حال او بود همت نماند که ملکه صدحیبت که نفس شمار
 بفضل الهی راسخ شده در نفس او حاصل شود و همچنین خدمت
 متوجه باشد یا خود را همان کس کند کار در خیال خود تصور
 نموده چند روز توبه و استغفار نماید ان شاء الله تعالی بر
 همت نماند که در این عمل شکست بخورد و در این راه
 همت نماند که در این راه حاصل کرد و در این راه
 نمود و همت نماند با قصد از آن مرض نماند با فضل الهی شهادت
 دریافت حواطر باطن غیر کسی که اول غطره با صفا حاصل شد
 متعذر نیست بعد مقابل داشتن دل غیر متوجه بود
 خود شوند هر خطره که در دل قرار گیرد خطره از باطن او است و حواطر
 در باطن می آید بر تمام است از چسبایی دل بطول مل و تسویف

شکست
 ثابت کرد و در این عمل
 آنچه مقصود است در
 داشته همت نماند

عمل و حرارت کینه و غرور معرفت الهی خطر شیطانی است
و از ریشهای این طباعت مذکور در خطر طریقه ملکی است از آنکه
دل بخودی و خود اری می عارضت که خطر نفسانی و از رونق
بزرگ همه بزرگ مقامات و حالات است خطر هرجامانی برای درخت
امور معینه بعلم مثال و ملا اعلی تطلع نمایند در غیبه یا در خواب
چیز واضح خواهد شد اما حکم بعد مکرار توجیحات کما یسیر
و از آنکه باطن اهل البیت در خود در از خالی که در در خالی تصور
معالجی دل از بزرگ از بند بر حالتیکه در باطن بسیار شود و بنگار
حوال شریفه او است که از ارباب خاندان حشمتیه حیرت
و از بزرگان خادویه صفا و معانی از کار نقش بندیه بخوبی
و طمینان بنامک میشود و احوال بزرگان همه در وی مشابه
حالات بندیه دارد و قدس البیت تعالی امیر جمیع معجزات
اسل البیت نور خورشید که از روزی مراد با ما بمانداری

که محیط کرد و یا مانند سبب حکمی که میوز و یا مانند باران مانند است
 در این مانند چادر باران که تمام بدن را شامل کرد و یا مانند سبب
 لطیف که میشود و اصل در آن احوال را با قلب بر قلب درون
 و شوق و محرابت محبت و نسبت این لایق که بر طرف نفس است
 با اطمینان و سبب هلاک و فحش حال ظاهر شود بلکه تمام بدن را در
 و نسبت این کیالات نبوه و دیگر مقامات مجد و به لطافت
 که می فرستد تمام تمام لطایف را محیط میشود بلکه از در آن
 نبرد و گیت که نزد یکان دوری نمایند تا به در آن رسیدند
 لطایف هر یکی نسبت این خاندان شریف مردم عرض نموده
 نسبت که ذوق و شوق دارد و ناشی از مقام قلب و محبت
 نمایند و ندانند که این لطافتها از کجا است و حال آنکه در وسط راه
 و در طرفه شریفه از واقع و شواق عجب و خراب غریب و در
 می آید و در این شطیب برقع ستم از است و کل این طریقه را مقام

کلاماً

تجلی ذاتی و الهی بی پرده سما و صفات بی حجاب آن عالمی که
است اسخ بس نی غایب لطافت و صفت بی باطنی بسیار
آمده که دست افرازان کوی ماه گفت نماند یکان کفینده
صفت بی جمعیت بی وصف حاصل است و کسی را که در نظر
سیرت در طلال سما و صفات تجلی صفاتی است الهی که
او ما کیفیت و قوت درک شود و بند آورد که باطن ایشان قوتی است
بی ملکه رسیدگان بدوم تجلی ذاتی در افاضه مخصوص و
برکات شانی عظیم دارند بتفیدان ایشان در اندک مدت
حرارت و شوق و حضور رسد کنند هو الذی جعل لكم من الحج
الاحمر ناراً ورنیاید حال همه سحر عام بس سحر کوی ماه
و اسلام در طریق دیگر که از کثرت در جبهه و نفس و اشتعال
سما حراره قلبی و شوق و ذوق اکثر ظاهر شود و لیسائی
که در مقام جذبیه تشنه و حصول فنا حاصل در دو در وقت

حالات فرقی است و مستحب است باطن در دوام حضور و کثرت
انوار و برکت بعد وقت و توحید حالی است که با هم طاهر
میشود و اینجای محض حرارت و پیش فلی است که از بعضی عوارض
لاحق فرودیده اگر حالت توحید است از غلبه ای که مراقبه توحید است
اما اگر این نسبت شریفه بفا و بقا برسد اکثر اعظم است این
و طهای طالبان خدا تا یا که خواهد و پیش که باشد
بدانکه از کثرت و کرمیل که آن عبارت مراقبه که آن عبارت
از کلماتی دل از خواطر و تطاریض الهی است و نسبت باطن
عمقی قوی پیدا شود و از کثرت و کرمیل که آن عبارت
است خود هستی جمیع موجودات و اشیا هستی حق تعالی
تا رعایت شروط مفروضه و فانی قوی گردد و از کثرت
قرآن مجید نورانیست و صفات از کثرت استغفار و نماز تضرع
و نیار و از کثرت در دوستان و واقعات عظیمه هر شود که

فنایه خود متوجه شویم حالی دیگر و اگر سبب بقائمه توجه نمانی
و وقتی دیگر و نماید در وسط جات اگر چه سیر مومنین شود
پیش کرد و اندک بدان در وقت قبض بعد غسل با آب سرد و
با آب گرم دو گانه ناز و استغفار کنی و اگر قبض شود و باران
و حضور و صلو و تضرع و ایجابا و سبحانمانی تلاوت قرآن مجید
و تذکر موت زیارت کویستان گفته و حضور در مواقع خرد
صدقه از اجب مال توجه بر بند و افع قبض است از رفته حرام
قبض فی یلاونی ماسه روز و از رفته شسته تا محل آن در صفا
و توبت با صلو و ادای نمازی ماند و از تجلی هو القابض رفع من
بر اراوه ای سبب کوشش مسکن و کشش احسن میدار
عاشق که شد یار بجالش نظر کرد و آنچه در و نیست از طریقت
میفرماند هر که اصیطا اوقات بدوم ذکر و
عبودیت قناعت بلا بد معاش است از خدا غیر خدا بیانه

میخواند و در راه خدا اما قصه است و حضرت جواد بزرگ امام طریقه است
نقش بند رسمی است و طایفه او را در طریقه خود را بر کجا از اجاد
صحیحی ثابت شود و مقرر فرموده اند پس اصل این طریقه را از کمال
اسماعیل بن ابی عمیر است که در سنه ۱۰۰ قمری با و عینه مانوره بعد از مسور
پروخت نه بار و در و دوده بار است عفار و دوده بار و عود ما
من است بطان الریم آیه الکرسی یکبار سوره خلاص و معونین
سه سه بار سی انبیا و مجده صد بار و وقت شام و صبح
بخواند پس بعد فاتحه و رجوع با روح طیبه حضرت امیر متبرک
تعالی است از هم بگذرد و مرقم مشغول شود و در وقت اوراق
و دکانه سکر نما رود و دکانه آینه آی از علم او است بخانه
ای از مردات روز و شب باره من بهتر باشد مرش آید و
از سوی قضا مرالکامداد و رضا بقضا کریمه فرما بعد از آن
بدر پس کتاب امور ضروریه به بردارد و وقت عاشق چهار کوه

کلان بخشان باشد بخوانند او را و بیکه ز اجزاء نیاید شده
و طیفه باید نمود تلاوت آن مجید حافظ را و در سجده سینه است
و غیر حافظ قرآن را اجزاء نماشراق تا نماز ظهر و ملاوت سیرت
و بحین صوت و از مقدار دیگر و زیاده مقرر نماید و اگر سوز
و ذوق مطلوب نبیند اندکی هر مستوسط نماید کلمه مجید صد بار
توحید صد بار و در و بعد از نماز حقن الله به و سب شود
هزار بار سب هم قدر تواند بخواند استغفار اغفر لی ارحمی
و سب علی انک انت التواب العفور صد بار را بفر و ارحم و اهدنی
السبیل الاقوم صد بار اللهم اغفر و ارحمی لوالدی من توالدی
و للمؤمنین المؤمنات سبت بخواند صد کلمه این نمازها و تلاوت
و در ادوی حضور قلب صحیح نیست لهذا فرموده است سب
بعد ادوی نماز فرض و سب بن مکرده مکرر و مراقبه در
تلاوت کلمه که در دو بقای نفس و تهذیب اخلاق و تشریح

و روز او را و امری از امور معاش و در پس و در پیش
گیرد و در وقت فوق قلبی و یاد داشت لازم شناسد اما در
علوم و فیه تو غل مضرت و سفل علوم دینی محمد است باطن
فرموده اند خصوصاً علم حدیث که جامع است تفسیر و فقه و علوم
تصوف را بشرط توجه بروحانیت مقدس و مظهر تحفیت صابیه
علیه السلام و حفظ او کلام رسول الله ص این چند فقره جامعه
برسم تبرک الکلام مبارک حضرت احمد عبدالخالق محمد و ابی رضی الله
تعالی عنه تا کریمه سالکان است نوشت مستود الله تعالی کا
تزو فوین عمل این کرامت فرماید و صحبت میکنم ترا ای سیر که من
بعلم و ادب بقوی در جمیع احوال بر تو باد که تتبع آثار سلف میکنی
و ملازمت است جماعت با شی فقه و حدیث آموز و در صوفیان
جابل برین بنی ناز بجاعت کنه اری بشرطیکه امام و مؤذن باشی هرگز
طلب شهرت مکن که شهرت منبصر بر مقدر میشود اما کلام باش

در قیال نام خود و نویس محکمه قضا امر مشو و ضمان می ماسین
تو ضایای مردم و زمینها و با ملوک و انبای ایشان صحبت با
خانقاه بنا کن و در خانقاه نشین و سماع بسیار کن که سماع
تفایق پیدا شود و دل امیر اند و نیز بر سماع انکار کن که سماع را
اصحاب بسیارند کم گو کم خور کم حسب از خلق مگر ز خاک که آتش بر
ملازم خلوت و پیش ما برودان و زنان و مبتدعان تو نگران
و عایمان صحبت در حلال خوار نشسته بهر تا توانی از آن مجواه که
طالب دنیا ستوی و در طلب دنیا وین بسیار ویدی بسیار محند و از خنده
قدح است تا کن که خنده بسیار دل امیر اند باید که همه کس از
شفقت گیری و صبح فردی را غیر شرمی ظاهر خود را مبارک
از ایشان ظاهر اجرایی مایل است با خلق مجاوله کن از کسی ضعیف
و کسی را خدمت معرمانش را با مال و تن و جان خدمت کن بر فعا
ایشان با نیکار نما که منکر ایشان هرگز نیکاری نباید بنیا

و دنیا و اهل دنیا مغرور مشو باید که دل تو همیشه اندوکید بود
بد تو چو چشم تو گریبان عمل و خالص دعای تو بر تضرع جاهلیت
رفیق تو درویش نامه تو توفیق خانه تو مسجد مونس تو حق سبحانه
امام ربنا محمد و ائمه اطهار صلی الله علیه و آله حضرت شیخ احمد فارابی
رحمہم طرفی خستہ از پدر بزرگوار خود گرفته اند و از ارواح طیبہ
این سلسلہ علیہم قدس است تعالی اسرار ہم فیضنا و اجازت
و خلاف یافته و در خوردی ما بنظر نظر عنایت حضرت شیخ
کمال قادری قدس سرہ بودند و حرقہ تبرک حضرت شاه کمال
از دست شاه سکنہ رجمتہ آید علیہما کہ در واقعہ حضرت شاه
کمال نا بس آن ایشان تا کیدات فرمودہ کوشیدند و از
ارواح مقدسہ اکابر خاندان قادریہ و روح بر فوج حضرت عیون
اشعین رضی بفضول برکات و اجازت و خلاف فارسیہ
و اجازت طرقتہ کبرویہ از مولانا یعقوب صاحبی رحمتہ علیہ
کاشی

که در خط کشیده کمالات ایشان مشهور است اما بن حسب عیسی
قدس است بر ابراهیم که از خواججه آفاق حضرت خواججه بابیه
یافته اند حضرت ایشان عالیست ذکر و مشغول و وضع و
همین طریقه معمول دارند پس بحر بر بحر و تجره ضرورتی
تبرک و یمن ناموجبی که متوسلان این سلسله علیه باشد
و با وجود اخذ و کسب فیض هر جا از خاندان عالی شان از صبا
الهی میوهت حلیله و عطایای نبویه بر او از شده است که عقل
در او را آن کمالات و جلال حیران است حضرت خواججه صمدی
تعالیه در باره حضرت ایشان فرموده اند که همچو ایشان بر
نیست و درین مهت مثل ایشان چند کس معلوم میشود و
و مکتوبات ایشان همه صحیح قابل است که بنظر نبیا علیهم
و اهل بیت در آید و از کاتبی شریفه حضرت خواججه صمدی
سره از نظر کمال حضرت ایشان معلوم میشود و لا یدر الدین

در حضر القدس و محمد باشم که شمر در رکات احمدیه و محمد حبان
در روضه لقیوم و دیگر عزیزان مقامات و کرامات و طاعات
عبادات حضرت ایشان مفصل کتب بر نموده اند و حضرت شاه
ولی الله علیه بعد از برینا حضرت ایشان نوشته اند که
الامون من التقی و لا یغضه الا صافی شفی محمد باشم کتبی در
احمدیه نوشته و فی که حضرت خواجه رضی الله تعالی عنه صحاب خود
بجمله استفاد از حضرت ایشان تعب نموده سر بند فرستاده
یکی از مثال از شریف است نموده پس در خواب می بیند که آن حضرت
علیه السلام خطبه در مجلس ایشان می خواند میفرماید که مقبول میان
احمد مقبول است مرد و دوا و مرد و دوا ما شیخ عبد الحق رحمه
علیه در خاتمه رساله که سه آيات کلام شریف حضرت شریف
نموده پس نویسد که مراد باره نما این آیت شریفه و آن
کا و با فعلیه کذبه و ان یک صا و قایضیک بعض الذی یعلم

التفکر و دید محض نیست که این که نمیدور ز رفیع اشتباه حقیقه حضرت موسی
علیه السلام است مگر فرعون فرعونیا ترا همچنان بعد حضرت انشان
موسوی مشرب بود و اندر که حضرت شیخ از او فرط غضب و دفع ممانعت
ازین که نمیشده اما بعد چندی بحقیقت مکالات حضرت انشان
فرموده اند چنانچه در مکتوب مناسبت حضرت شیخ عبدالحی بن محمد حضرت
مرزا حیدر علی الدین احمد که از اجله خلقای حضرت خواجه باقی با الله
رحمه الله علیهما مذکور است حضرت شیخ از آنکه خود را از دیدن منافقان
با چنین عزیزان نباید بود پندار است که انکار او از او را
لفظ عربی و امانده سخن از تعصب گوید و با معارف و صفه مساکین
درجه اعتبار است کسیکه دیده بصیرت او بناد و نظر کفر او در
حقایق مسا باشد اگر در سخن الوالابصار خود کند جاد از او
مولانا محمد بیک در رفع اعتراضات که بر کلام حضرت انشان
می نمایند در مکه مرتبه بسیار مرتبه ده مهر مفسران صاحب

رسانیده و بالفعل در اینجا موجود است و دیگر مخلصان حضرت ایشان
نیز بر حیدرین این ادی از سلوک راه خدا سعادت یافته اند و حضرت
این خود نیز در دفع عمرض فرموده نه پیش نضاف و دور است
و همتان و جوهره ایشان کافی و شافی است میفرماید کلام مباح
از کبر نیست صحیح و حاصل نصیب عوام است میفرماید درین راه اشتباه
بسیار است از اشتباه ظن باصل و عروج بر اول الامر عصره است
میفرماید کشف و معارف خلاف کتاب است مقبول نیست
خرد و قیام ازین سه جمله کلام شریف حضرت ایشان جواب است
اعتراف می شود و تفصیل بر جواب در مکتوبات شریف حضرت
ایشان بطور است فاج ایما اما انحر بر معارف و غیره و مفا
جدیده بعد از رو و شب معارف متقدمین نقصانی بجای آن
عایدت چنانچه از ظهور ملت محمدیه علی صاحبها افضل الصوه و السلام
بکمال سابقه منقحه لاحق شده و از طریق جدید شافی که میبند

امام مالک است بدین نام مالک قسوری او نیاخته میفرماید که
معروف حدیث است هر که خود را کافر کند سب و اذیت
از او ببرد و میفرمایند من گفته خود حسن خرمشای دول شام
و در ویل بود و خرمشای نعم باشد که با نوع تربیت امینی
ساخته اند و با صنف کم و حسیان مستضعف گردانیده حق
این کار بر قدس سر ابراهیم بر خود لازم دارم میفرماید که این
و معارف از وحدت وجود و احاطه و پیران آلی و غیره
این کار را در وسط حال پیش آمده باشد و از آن مقام بر
فرموده باشند اگر تتبع کلام اولیاء اکرام رحمة الله علیهم ثانی
ببینی که سخنهای بلند ازین اعزّه بر زبان آمده است بر کی
میفرماید پیغمبر عظیم شانی لوانی ارفع من لوانی محمد و کبری
میگوید قدی علی قبه کل ولی الله و کبری گفته قدی علی حبه کل
ولی الله و درین کل احیای عظام و حضرت امام مهدی صلی الله علیه و آله

با الاتفاق و فضل و لیا و کرم اند و داخل اند و دیگری گفته اند که در
در مقامات برودیدم غیرم آنکه محکمین من سابق نسبت گفته و هم
مبارک انحضرت صلی الله علیه و سلم خاطر من تسکین یافت و اگر
و نموده که در مقامات آن در بانی که قسم که نه با علیه السلام
انطرف اندر یا مانده اند و حضرت شیخ محی الدین عربی رحمة الله علیه
خود را قسم ولایت نوشته اند و نموده اند که ختم اردولایت استفاوه
میناید پس توجیهی که تا بیعتان این کار و حسن کلمات افاده می نماید
از علیه حال یا موربو و ندما طهار آن مقدمات تا حدیث این نعمتی
یا رعیت طالبان راه یا صرف عبارات از ظاهر که گاهی لغاظ این کتاب
مبغای مقصوده مساعدت نمی نماید شرف و نضاف همان توجیه جواب
اعتراضاتی است که این طاهر بر این کلام حضرت ایشان منظنون میشود و فلا
من المعتبرین علوم و معارف به که موقوف کتاب است نسبت
و بعضی غیر معقول خود تا اول تا تفویض نماید نمود و در این عمر من

نباید کشود و مکر این طایفه علیه قدس الله سر ابراهیم و در محل خط
حضرت عبدالرضا می حمیه الله علیه فرموده انکار کردن که نظر
شوم نسبت انکار آن کند که ازین کار مجرم است **سب الله**
مارا و شمارا محبت و دو محبت استان خود عطا فرماید این
المرا مع من حب سحرة لقتل بنده رضی الله تعالی عنهم و
عنا بهم شیخه فاطمه اصدا ثابت فرغمانی اسماء السلام
لرحمن الرحیم الی حمیه شفیع المذنبین رحمیه للعالمین محمد رسول
صلی الله علیه و سلم الی حمیه خلیفه رسول الله امیر المؤمنین
ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه الی حمیه صاحب رسول الله حضرت
سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه الی حمیه حضرت امام فاسم بن محمد
بن ابی بکر رضی الله تعالی عنهم الی حمیه امام تمام حضرت امام جعفر
صادق رضی الله تعالی عنه حضرت خواجه بابرهید بسطامی رضی الله
عنه حضرت خواجه ابوالحسن خرقانی الی حمیه حضرت خواجه ابوال

فارمدی آئی بحرمہ حضرت حاجہ پوسف علی آئی بحرمہ
خواجہ جہان پیر حلیہ خوجکان حضرت حاجہ عبدالحال محمد و
رضا الی بحرمہ حضرت خواجہ مولانا عارف یو کری رضا الی بحرمہ
حضرت خواجہ محمود خرفغنیوی رضا الی بحرمہ حضرت حاجہ عزیزا
خواجہ علی مرتضی رضا الی بحرمہ حضرت حاجہ محمد بابا سامی رضا
بحرمہ حضرت خواجہ مہر گلان رضا الی بحرمہ امام الطریقہ حضرت
خواجہ بہا و الدین لغت بند رضا الی بحرمہ حضرت خواجہ علی
والدین عطار رضا الی بحرمہ حضرت حاجہ مولانا یعقوب حرم رضا
الی بحرمہ حضرت خواجہ بہا الدین عبدالعزیز رضا الی
بحرمہ حضرت لانا محمد زاہد الی بحرمہ حضرت خواجہ مولانا
درویش امکنی الی بحرمہ حضرت خواجہ مولانا خوجا امکنی الی
بحرمہ حضرت خواجہ آفاق رضی الدین محمد باقی بابا رضا الی
بحرمہ امام الطریقہ مجددی تالی بدر الدین حضرت حاجہ

فادوق رضی اللہ تعالیٰ عنہما
الہی کبریٰ حضرت شیخ سید الدین علی حرمہ حضرت
حافظ محمد حسن الہی کبریٰ سید السادات حضرت سید نور محمد
بدو ۱۲۱ الہی حرمہ بردتیکم شد برحق ستمس الدین
حضرت مرزای جان جان رضی اللہ عنہما الہی حرمہ فقیر عبد
معروف غلام علی رابع عنہ برتوبہ نضوح استقامت بحسن
محببت معرفت خود و افر کر میت فرما و ہجہ جامعہ و عا
دہ ان شکر و دم کہ در روز امید ہم بہ لہذا کمال
کریم نسبت الیہ اہل بیت رضی اللہ عنہما کہ درین
بسببکہ الذہب شہورست اہل بیت الہی حرمہ علی
رحمۃ للعالمین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الہی حرمہ
حضرت علی کرم اللہ وجہہ الکریم حضرت امیر سبط رسول اللہ
امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہما حضرت سید الشہداء سبط رسول اللہ

حضرت امام حسین ۱۲ الہی بحرمہ امام بہام حضرت
 امام زین العابدین ۱۳ الہی بحرمہ امام محمد باقر ۱۴ الہی
 الہی بحرمہ حضرت امام بہام امام جعفر صادق ۱۵ الہی بحرمہ
 حضرت امام علی رضا ۱۶ الہی بحرمہ حضرت امام معروف
 ۱۷ الہی بحرمہ حضرت خواجہ پری سوطی ۱۸ الہی بحرمہ حضرت
 سید لطیف جنبہ بعداوی ۱۹ الہی بحرمہ حضرت احمد علی
 ۲۰ الہی بحرمہ حضرت خواجہ ابو علی کاتب
 حضرت خواجہ الامان خرد ۲۱ الہی بحرمہ حضرت
 امام لورکانی ۲۲ الہی بحرمہ حضرت خواجہ ابو علی فارسی
 امام شہر سہالہ شریفہ مسما بوضوح الطریقہ العینہ
 حضرت صاحب قبلہ حضرت قطب السالکین زین العابدین
 ماسک مناسک بن فویم قائم صراط مستقیم محط نقطہ صدق
 و یقین مرکز و یرہ لوکل و کلین مطابق معارف آگاہ حضرت

وقبله عبد الله مدعو لعلام على ادا الله تقواه بلطفه الحق
والجلى كعنا مع لعلون الملك العلام ورتبه
صان آيات ورسوله اتمح برافته هذه الشبهه زلفه و
علمه فاعرفه انزف تيركا وثمانين يد ضعيف كخيف حفره
انتمى لاجه يوسف لدرج محمد باي عفر الله ذنوبها و
الله عبوبها در تاريخ سنة ۱۲۲۲ الوم كيشنه شرفان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یا سیدی یا رسول اللہ صلی علی سواک ولا الوری الی اجدی
فانت نور الهدی فی کل کائنۃ وانت سر النور الی اجدی
وانت حق عنایت الخلق جمعهم وانت باری النور الی سیدی
یا من یقوم مقام الخدیوة للواحد الفرد ولم یلد ولم یولد
یا من یفجرت الائنهار نایبة من اصبعه وروایتش بالمدی
انی اربستی ضمیم روعی اقول یا سیدی السادات
کن لی شفیعاً الی الرحمن من اولی وامن علی بالاکان فی خلدی
وانظر بعین الرضا واما ابداً وانت ربطو کتبکم بقرتک لای
وعطف علی بعضو کتبت علی فانی عنک یا مولای لم اجدی
انی توصلت بالجنات من رقی سبوات سر الواحدی الی

رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُ خَالِقُهُ وَمِثْلُهُ فِي حَمْدِ الْخَلْقِ كُلِّ أَحَدِي
 خَيْرُ الْخَلْقِ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَخَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ وَبِهِمْ إِلَى الْأَرْضِ
 بِرَبِّ الْعَالَمِينَ لَعَلِّي أَعْفِي لِي بِذَلِكَ هُوَ غَنِيٌّ وَمُخْتَدِي
 وَمُدَّحُّ لِمَنْزِلِ أَبِي عَبْدِ عُمَرَ وَوَجِبَ مُحَمَّدُ رَبِّ الْعَرْشِ مُسْتَدِي
 عَلَيْهِ أَرْكَى صَلَوةً لَمْ تَزَلْ أَيْدِيَّ مَعَ إِسْلَامِ بِلَادِهِمْ لِأَعْدَائِي
 وَالْإِلَاحِ وَالصَّحْبِ بِسَلَامٍ طَيِّبَةٍ بِحَسْبِ سَبْحٍ وَصَلِّ عَلَى الْوَالِدِ

سنة ١٢٢٣ هـ

من يدقيق التحقير إلى كتاب الرفاع

علاء محمد يوسف بن رجب

تركستاني

عامي ١٣٠٣ هـ



